## درس چهارصد و هفتاد و هشتم

### *بحث راجع به ممکن و اقسام ممکن (۳)*

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
فَلمِثلِ هذا المُمکنِ قِسمانٌ مِنَ الإمکانِ أحَدُهما ذاتیٌ لِلماهیةِ و هوَ کونهُ بِحسبِ الماهیة بِحالٍ لا یَلزمُ مِن فَرضِ وجودهِ و لا مِن فَرضِ عَدمهِ مَحال.[۱]

### عدم فرق از نقطه‌نظر امکان ذاتی بین مجردات و مادیات

یک هم‌چنین ممکنی که در تحقق وجودش احتیاج دارد صرف‌نظر از افاضهٔ مفیض به مقارنات و به علل دیگر و به تهیؤ اسباب و حوادث متقدمه و شرایط متفاوته، یک هم‌چنین ممکنی دو امکان را مقارن دارد. امکان اول امکانی ذاتی آن است که در همهٔ اشیاء هست، چه مبدعات چه غیر مبدعات، در این قضیه فرق نمی‌کند یعنی در مادیات از نقطه‌نظر امکان ذاتی بین مجردات با مادیات تفاوت نیست. مطلب دوم امکان استعدادی است که در مجردات نیست و در مادیات هست.

فَلمِثلِ هذا المُمکنِ قِسمانٌ... یکی از آن دو برای ماهیت ذاتی است و به‌حسب ماهیت در یک وضعیتی است که نه از فرض وجودش و نه از فرض عدمش محال لازم می‌آید؛ یعنی همه ماهیات را دارند. جبرئیل هم همین‌طور است؛ نه اقتضاء وجود می‌کند، نه اقتضای عدم، پیغمبر هم همین‌طور است، انوار، عقول و ماده هم همین‌طور هستند. آنچه که در عالم وجود غیر از خدای تعالی متصف به امکان است یعنی از فرض وجودش و از فرض عدمش محال لازم نمی‌آید. آن که محال لازم می‌آید فقط وجود واجب الوجود است که از فرض عدم او محال لازم می‌آید. این یک امکان که اسمش امکان ذاتی است.

و الآخرُ استِعدادیٌ و هوَ أیضاً هذا المَعنی بِالقیاسِ إلی نَحوٍ خاصٍ مِن وجودهِ و ذلکَ لا یَحصل إلاّ عِندَ اجتماعِ الشَّرائطِ و ارتفاعِ المَوانعِ.

اسم امکان دوم هم استعدادی است و به این معنا لا یَلزمُ مِن فَرضِ وجودهِ و لا مِن فَرضِ عَدمهِ مَحال به قیاس به یک نحو خاص از وجود خودش است که از فرض عدم و از فرض وجودش محال لازم نمی‌آید و این درصورتی است که نسبت به این امکان نحو خاص وجود حاصل نمی‌شود مگر وقتی که شرایط موجود باشد و موانع مفقود باشد دراین‌صورت این امکان بر این صدق می‌کند.

---

[۱] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۵.

یک دانه‌ای که در زمین می‌کارید اگر شرایط رشد را نداشته باشد بنابراین امکان استعدادی بر این صدق نمی‌کند. بله، اگر یک دانه را در زمین بکارید و شرایط از آب، نور، هوا و زمین مساعد باشد و زمین صلخه و سفت نباشد بلکه محیط آرام باشد، امکان استعدادی را نسبت به شجریت دراین‌صورت واجد است [درحالی‌که] هنوز شجر نیست و هنوز یک دانه است. می‌گوییم که این یک دانه امکان دارد شجر بشود. بحث در امکان ذاتی نیست بلکه در امکان استعدادی است یعنی در شیء خارجی صحبت می‌شود آن شیئی که در خارج هست ولی اگر موانع وجود داشته باشد پس وجودش ممتنع می‌شود یعنی با فرض مانع وجود برای او ممتنع است.

فَما قیلَ إنَّ هذا مَعنی آخَر مِن الإمکانِ لَیسَ بِصحیحٍ نَعَم هُما مُختلفانِ بِالموضعِ کَما سَتعلمُ فی مَباحثِ القوةِ وَ الفِعل.[1]

پس آنچه که گفته شد که معنای دیگر از امکان است همان امکان است منتها آن امکان نسبت به ذات است و این امکان نسبت به صیرورتهِ شَکلاً آخر و صورةً آخَر و نوعاً آخَر، نسبت به آن است ولی در هردو تفاوت نمی‌کند و معنای امکان یکی است.

نَعَم هُما مُختلفانِ... بله، از نظر موضع فرق می‌کنند یکی به ذات شیء برمی‌گردد و یکی در نسبت شیء به شیء دیگر لحاظ می‌شود. والاّ خود معنای امکان این است که استواء الطرفین است. ممکن است همین یک دانه شجر بشود و ممکن است شجر نشود ولی شرایط را دارد. این استواء الطرفین هم در امکان ذاتی و هم در امکان استعدادی لحاظ می‌شود منتها در امکان ذاتی به ذات شیء برمی‌گردد و در امکان استعدادی به شیء موجود بالنسبه به وجود و به صورت دیگر در حرکت جوهری یا غیر حرکت جوهری [برمی‌گردد] مثلاً رفتن و حرکت از یک جا به یک جای دیگر یا پوشیدن لباس تمام اینها جزو امکان استعدادی است.

ثُمَّ اعلَم أنَّ تِلکَ الشَّرائطَ لا بُدَّ أن تَکونَ سابِقةً عَلی وجودِ هذا المُمکن سبقاً زِمانیاً و إلاّ فَلا یَکونُ الحادثُ حادثاً هذا خُلفٌ و لا بُدَّ أن یَکونَ لِحصولِ هذا الاستعدادِ مِن حوادثَ سابِقةٍ لا تَنتَهی إلی حَدٍ.[2]

[پس بدان که] این شرایط باید بر وجود این ممکن سبقت داشته باشد و قبلاً باید شرایطش باشد. بدون این شرایط سبق زمانی، این امکان استعدادی محال است والاّ دیگر حادث، حادث نخواهد بود. چون قدیم می‌شود وقتی که سبق زمانی نباشد لازمه‌اش این است که این شیء قبلاً در قدیم وجود داشته است درحالی‌که فرض بر این است که شیء حادث است و هر چیز حادثی متأخر از حادث دیگر است.

و لا بُدَّ أن یَکونَ لِحصولِ هذا ... برای حصول این استعداد باید آن‌قدر سلسلهٔ علل قبلاً باشد تااینکه

---

[1] . همان.

[2] . همان.

این استعداد را الآن در این شرایط برای این آماده کرد که اصلاً به یک حدی منتهی نمی‌شود. وقتی انسان واقعاً فکر کند که چه علل و اسبابی دست‌به‌دست هم داده است می‌بینید اینها منتهی نمی‌شود تا به علت اولیٰ برسد که همان مبدأ فیض است. به آنجا که برسد مسئله در آنجا ختم می‌شود والاّ از نقطه‌نظر سیر عرضی نه. وقتی در فلسفه می‌گویند: اگر یک برگ از درخت در غیر از وقتش بیفتد تمام عالم وجود به‌هم می‌خورد معنایش این است؛ یعنی یک برگ بخواهد از درخت بیفتد فقط تنها همین یک برگ نیست! این برگی که باید در این وقت بیفتد در ساعت چهار و ۳۵ دقیقه و ۴۳ ثانیهٔ بعد از ظهر الآن باید این برگ بیفتد. این برگ چه شرایطی دارد که بیفتد؟ اگر به شاخه سفت باشد که نمی‌افتد پس باید شُل [سست] شده باشد و همین‌طوری هم که نمی‌افتد باید باد بیاید. حالا اگر قرار بر این است که این برگ ساعت چهار و ۳۶ دقیقه بیفتد اما ساعت چهار و ۳۵ دقیقه و ۴۲ ثانیه بشود و یک ثانیه این‌طرف باشد تمام عالم به‌هم می‌ریزد! بروید فکرش را بکنید که سلسلهٔ علل تمام عالم طبق قاعدهٔ فلسفی به‌هم می‌ریزد!

و لا بُدَّ أیضاً مِن أمرٍ مُتجدِّدِ الذّاتِ و الهویةِ یَکونُ حُدوثُهُ و انقِضاؤُهُ مِنَ الصِّفاتِ الذاتیةِ لَهُ ثُمَّ إنَّهُ لا بُدَّ مِن مَحلٍّ لِتلکَ الحَوادث لیصیرَ بِسببِها تامُّ القَبول لِما یَحدثُ بَعدهُ و ذلکَ هوَ المادَّة.[1]

این سلسلهٔ علل و این شیئی که دارای این استعداد است باید یک امر متجدد الذات و الهویه‌ای باشد که حدوث و انقضاء این از صفات ذاتی خودش باشد. آن شیئی که می‌خواهد متبدل بشود باید هم حدوث و هم انقضائش چون تدرج الحصول است از صفات ذاتیه باشد. پس باید یک محلی برای این حوادث باشد که آن محل ماده است. آن حدوث و انقضاء او به صورت شیء برمی‌گردد و آن محلی که این صورت تبدل پیدا می‌کند نطفه به علقه و علقه به مضغه و کذا یا یک دانه تبدیل به یک گیاه خیلی نرم و ملایم [می‌شود] و بعد از زمین خارج می‌شود و بعد همین‌طور تبدل انواع پیدا کند تا به درختی برسد که پانزده متر یا بیست متر طولش باشد و بتواند این مقدار میوه دهد محلّ تمام اینها عبارت از ماده است که آن محل به سبب این حوادث تام القبول می‌شود برای آن صورتی که در بعد برای او حاصل می‌شود. بنابراین تمام اینها عبارت از تبدل اَشکالی است که همهٔ اینها بر این ماده حمل می‌شود و ماده را قابل می‌کند برای اینکه صورت جدید بپذیرد و بعد از اینکه صورت جدید پذیرفت باز ماده را قابل می‌کند تا صورت جدید بپذیرد تا به هر جایی که می‌خواهد برسد.

المَرحلةُ الثالثة فی تَحقیقِ الجَعلِ و ما یَتَّصلُ بِذلک.[2]

راجع به آن مطلبی که جلسهٔ قبل خدمتتان گفتم خواستم این نکته را بگویم که ـ نمی‌دانم جلسهٔ قبل گفتم یا نه ـ در اینکه مرحوم آخوند این مسئلهٔ امکان استعدادی را به اشیاء خارج و مادی نسبت داده است، نظر

---

[1] . همان.

[2] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۶.

ایشان نسبت به این قضیه این بوده است که نسبت به اشیاء خارجی مطلب را ملاحظه کنند یعنی امور متعارف و حوادث متعارف خارجی. ولی از یک حکیم بعید است که نظرش فقط بر صرف سلسلهٔ علل و حوادث ظاهری باشد، باید دید او نسبت به تحقق و تکوّن یک شیء وسیع‌تر باشد، چه بخواهد از دیدگاه حوادث خارجی و عادی به مطلب نگاه کند و چه بخواهد از دیدگاه صُدفه و اعجاز و طَرفه نسبت به مطلب نگاه کند.

## کیفیت تحقق شیء مادی در خارج

بنابراین هر شیء مادی که در خارج تحقق پیدا می‌کند یا به‌واسطهٔ حدوث حوادث متقدمه است که موجب تحقق علت تامه برای تحقق این شیء خارجی می‌شود یا به‌واسطهٔ نفس ارادهٔ مرید و عزم معزّم است که صُدفةً و دَفعةً و آناً ما بدون هیچ‌گونه ترقّب و ترتبِ علل خارجی موجب تحقق آن شیء در خارج می‌شود.

یک حکیم باید مجموع آن سلسلهٔ علل را درنظر بگیرد نه‌اینکه نظر خودش را بر یک نوع خاص از وجود جلب کند. آن عملی که به ارادهٔ ولیّ در خارج انجام می‌گیرد چه عصای موسی[1] چه ناقهٔ صالح[2] چه آن شیری که [از پرده] بیرون آمد[3] یا فرض کنید موارد دیگر در کندن زمین و برآمدن آب در جنگ صفین از ناحیهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که بعد هم که افراد تشنه شده بودند آمدند هرچه نگاه کردند یک هم‌چنین چیزی و جایی را پیدا نکردند[4] و امثال‌ذلک که تمام اینها بدون هیچ‌گونه ترقّب با ارادهٔ ولیّ این شیء در خارج تحقق پیدا می‌کند.

## تمام معجزات خارج از سلسلهٔ علل عرضیه

همین‌طور اصلاً کل معجزات همین است و تمام معجزات همه خارج از سلسلهٔ علل عرضیه است و ارتباطی اصلاً با علل عرضیه ندارند والاّ وقوع معجزه در سلسلهٔ علل رضیه اقتضاء دخل‌وتصرف را در سایر سلسله‌ها می‌کند یعنی نسبت به تمام سلسله‌ها باید مراتب علت و معلول [به‌هم بخورد] درحالی‌که هر علتی در جای خودش محقق شده و دیگر تغییر و تغیر و تبدل از آن موقع معنا ندارد.

زید که در روز یکشنبهٔ ماه ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۴۲۵ به دنیا آمده است نمی‌شود تولد این زید را در روز شنبه

---

[1] . سوره نمل (۲۷) آیه ۱۰ و سوره قصص (۲۸) آیه ۳۱.

[2] . سوره اعراف (۷) آیه ۷۳ و سوره هود (۱۱) آیه ۶۴.

[3] . عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۴۸. عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۹.

[4] . تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۲؛ وقعة صفّین، ص ۱۴۵؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۸۱؛ مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۱، ص ۱۶۷.

قرار داد اصلاً امکان ندارد مگر اینکه تمام عوالم [تغییر کنند] چون اصلاً این تقدم و تأخر یک مطلبی است که در اختیار شخص نیست و خدا هم نمی‌تواند هم‌چنین کاری را انجام بدهد چون خود نظام علیت تقدیر و مشیت خدا است. تأخر ثانی از اولیٰ در نظام تکوین هست. حالا خدا چون خدا است و قادر و متعال است پس بیاید دو را به‌جای اول بیاورد و اول را به‌جای دو بیاورد، او هم نمی‌تواند هم‌چنین کاری را بکند و برای خدا هم هم‌چنین امکانی وجود ندارد که مسئله را به این کیفیت کند.

## کیفیت ردالشمس توسط امیرالمؤمنین علیه‌السّلام

بنابراین این مطلب دخل‌وتصرف باید اختصاص به خود او داشته باشد درصورتی‌که بخواهد دخل‌وتصرف در چیز دیگر نشود. مثلاً فرض کنید در ردّالشمس[1] که شد یا در شقّ‌القمر که پیغمبر کردند[2] آیا این ردّالشمس به خود شمس تعلق گرفت؟! یعنی دخل‌وتصرف در نفس شمس تنها بود یا در سایر منظومهٔ شمسی و ستارگان و اینها هم دخل‌وتصرف شد؟ می‌توانیم بگوییم که اصلاً به‌طورکلی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کلّ نظام آسمان‌ها را در یک لحظه متوقف کرد. می‌توانیم بگوییم که این کار را کرده است یعنی هیچ تفاوت در کم و زیاد بودنش نمی‌کند. آن کسی که شمس را برمی‌گرداند این قدرت را دارد که در کرهٔ قبلی آن‌هم تصرف کند و در کرات دیگر هم تصرف کند. چون یک مجرای اراده هست و یک اراده می‌کند و این نظام را به همین وضع نگه می‌دارد نه‌اینکه حالا خیال کنید چون ردّالشمس کرده است پس زورش به بقیه نمی‌رسد و مثلاً چون خورشید یکی است حضرت این کار را کرده‌اند. نه، وقتی کسی این کار را انجام می‌دهد یعنی احاطهٔ بر اصل دَوران کرات دارد. معنای آن این است. یا می‌توانیم بگوییم که نه، به کرات دیگر کاری نداشته و شمس را در یک موقعیت نگه داشته و بعد او را به آن حرکت طبیعی و عادی خودش ملحق کرده است. هردو نحو می‌شود منتها ما که نمی‌دانیم! باید از خود حضرت سؤال کنیم که شما این وسط چه‌کار کردید؟! یااینکه پیغمبر که ماه را شقّ‌القمر کرد و نصف آن آمد هفت دور چرخید و نصف دیگر سر جایش ایستاد و بعد رفت باید از خود آنها بپرسیم که یا رسول‌الله شما که این کار را کردید لِمّ قضیه یا رمزی چیزی به ما هم می‌گویید یا نه؟ بگویند که حالا به شما بگوییم فایده‌ای ندارد خودت باید [انجام بدهی و به این مقام برسی].

گر انگشت سلیمانی نباشد *** چه خاصیت دهد نقش نگینی[3]

علیٰ‌کلّ‌حال از نقطه‌نظر فلسفی مسئله را بررسی می‌کنیم و از نظر شهود مطلب فرق می‌کند.

---

[1] . مناقب آل أبی طالب علیهم‌السّلام، ج ۲، ص ۳۱۶. امام شناسی، ج ۴، ص ۴۰.

[2] . الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۲؛ عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۹.

[3] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۸۳.

*تلمیذ: آیا می‌توانیم بگوییم که همین ردّالشمس یا شقّ‌القمر هم جزو نظام بوده است؟*

استاد: همه چیز جزو نظام است. مگر چیزی خارج از نظام هست؟! تبدیل پرده به شیر و ناقهٔ صالح هم جزو نظام است. چه چیزی جزو نظام نیست؟ هرچه که در این عالم وجود تا قیامت و بعد قیامت هم هست همه جزو نظام است. ارادهٔ امیرالمؤمنین هم جزو نظام است. چه چیزی جزو نظام نیست؟! نمی‌توانیم تفکیک قائل شویم.

*تلمیذ: آیا امیرالمؤمنین در واقع تصرف به معنای اختلاف آن جهت ...*

استاد: خلافی وجود ندارد. وقتی بگوییم که هر چیزی که اصلاً در عالم وجود تحقق پیدا می‌کند [جزو نظام است] دیگر خلاف یعنی چه؟ خلاف نیست. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این کار را کرده و در خود نظام کرات این بوده که یک موقع بایستند این‌هم جزو آن بوده است. چه کسی آنها را نگه دارد؟! امیرالمؤمنین. همهٔ اینها جزو نظام است و یک سر سوزنی خارج از نظام نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد